

آنها و لا بد میکند بر آنکه از انچه از انچه اخص در سلسله
توالد بعدی نیست زیرا که بسی از آن مستخرج از آن قبل اند
که آن ان شخص بخاستی سماوی بالهای در بانی که از طوطی متغی
خارج باشد باشد در آن نمیتوان ند بود پس بر این
آن شخص که اختراع آن کرده باشد مستغنی باشد از آن
در قوام خود و از برای دیگر بنی نوع است و اختراع آن نموده با
تا اینجا سخن شایع است و سخن جالبیوس را بسیار برین وجه
و غیر نیست لیکن درین سخن نیز آثار اقصا عینیت ظاهر است
و منافقه را مجال بسیار و حکمتها و اختیارات آن نموده اند که هیچ
خلق طبیعی نیست و خلاف طبیعه هم نه اما اول بنا بر آنکه طبعی
قابل تغییر است و هیچ قابل تغییر طبیعی نیست بنحوی که هیچ
طبعی نیست بیان صفوی آنکه است بد و عیان می بینم که در
بجالت و مضاجبت با اثر از و اختیار کسب در ایل
و فضایل سکینه چنانچه از مهارت احوال او در کان خصوص

آنکه بر وی است از انچه جای بجای میرند ظاهر میشود که تا دیب را
در ایشان اثر عظیم است و بحسب قابلیت باستانی باو
شواری کسب اخلاق می کنند و اگر اخلاق قابل زوال است
قوت تمیز و رویت پفایده بودی و تا دیب و سیاحت عین
و بطلان شد رابع و دیانات لازم آید و حکیم ارسطو طایر
کثره که اثر از تعلیم و تا دیب اختیار شوند اما آنکه هیچ قابل زوال طبعی
نیست بن است چه بضرورت معلوم شد که طبع آب را غیر
نیتوان کرد بر وجهی که بعد از ارتفاع موانع میل بسفل کند و طبع
آتش را عکس نمیتوان ساخت و این مقدمه بدیهی است اما
از برای تلبیه ایراد می رود این دلیل برین وجه در اخلاق ظاهر
آورده و مهارت صناعت نظر دارند که این نیز اقصا عینیت چه
قابل را محال است که گوید چنانکه باشد تبدیل بعضی اخلاق
معلوم شده معلوم است که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص
اختلاست تبدیل نمیشود خصوصاً کمالات قوت نظری مثل